



رساله‌ای درباب

غناء و موسیقی

شیخ عبدالحسین فاضل گروسوی



این رساله توسط جناب آقای محمد علی کوششا تهییه شده است.

«کیهان اندیشه»

مقدمه

به جهان گشود، در دوران کودکی پدرش دارفانی را وداع نمود و مادرش که از خانواده‌های سرشناس بیجار بود او را به تحصیل علوم دینی تشویق کرد. وی تحصیلات مقدماتی را به مدت هفت سال در زادگاهش بیجار گذراند و برای تکمیل معلومات به قزوین رفت و مدت دوازده سال در مدارس علمیه قزوین به فراگیری علوم پرداخت، سپس به نجف اشرف رهسپار شد و به تلمذ پرداخت و مدتی در حدود سی و دو سال به تحقیق علوم اشتغال داشت و از محضر علمای طراز اول، از جمله مرحوم آیة‌الله ملا کاظم خراسانی بهره‌های فراوان برد و به درجه اجتهاد نائل آمد و مجدداً به بیجار مراجعه کرد و بر مسند ارشاد و هدایت مردم نشست. وی علاوه بر اینکه مجتهدی والامقام و مسورد احترام علمای اعلام بود، از هیئت ونجوم و ریاضیات و هندسه و طبیعتیات و فلسفه و منطق و سایر علوم خفیه و غریبه، چون جفر

یکی از ستارگان علم و تقویا در آسمان فقاهمت و علوم و معارف اسلامی در میان عالمان با فضیلت حوزه علمیه نجف اشرف، در زمان مشروطه، مرحوم علامه آیة‌الله شیخ عبدالحسین فاضل بیجاری گروسوی است که در جامعیت دانشهای اسلامی کم نظیر بوده است. ولی به علت حجیب و حیای فراوان و زهد کم نظیر و پرهیز از شهرت طلبی، تنها نزد خواص و چهره‌های علمی شناخته شده می‌باشد.

استاد بزرگوار آقای سید محمد گنجی که محضر آن مرحوم را درک گرده و اندک بهره علمی در عنفوان جوانی از خرمن دانشش برگرفته و خود دارای تالیفاتی در علوم غریبه می‌باشد، در شرح حالی که از فاضل گروسوی تهییه گرده چنین می‌نگارد:

«مرحوم آیة‌الله شیخ عبدالحسین فاضل فرزند مجتبی عادل مرحوم شیخ علی صابونی کرمانشاهی در سال ۱۲۵۹ خورشیدی در شهرستان بیجار دیده

کتابهایی که از مرحوم فاضل گروسی (خطی) بر جای مانده عبارتند از:

- ۱- کتاب «هر کسی کار خودش بار خودش»، که آن را در مناظره با طبیعیون و مجاب و محکوم کردن آنها نگاشته است.
- ۲- کتاب «رد بر بهائیه».
- ۳- کتاب «کنوز اللئالی»، که تفسیری است مختصر و عالمانه بر قرآن کریم.
- ۴- کتاب «شرح مصباح المنیر فیومی» در علم لغت و اشتقاق.
- ۵- دیوان اشعار به نام «تلذالاعین»، که گویای ذوق سلیم و طبع روان و تسلط او به شعر و ادب است.
- ۶- کتاب «ورزش افکار».
- ۷- رساله‌ای در شرح قصیده فرزدق شاعر معروف عرب که در مدح حضرت امام زین العابدین - علیهم السلام - سروده است.
- ۸- کتاب «تجوید قرآن»، در شرح اشعار مرحوم ملازمان در علم تجوید و قرائت قرآن.

از تجوید قرآن مرحوم فاضل چنین بر می‌آید که آن مرحوم دارای معلومات وسیعی خصوصاً در تاریخ اسلام و ایران بوده و نیز احاطه کامل به آراء فقهاء در مسائل فقهی داشته است، سوتا سر تجوید او گویای تسلط کامل نویسنده به ادبیات عرب و فارسی بوبیزه لغت و اشتقاق می‌باشد. گاهی در زمینه ترکیب، نظر اجتهادی خود را رانه می‌دهد. در مقامی چنین می‌گوید: «خطای لغویین خیلی است من جمله در اشتباه مفهوم به مصدق که به فرمایش استاد ما مرحوم مغفور جنت آشیان و علامه الزمان آقای آخوند ملا کاظم خراسانی هروی - اعلی‌الله مقامه - همیشه در سر منبر می‌فرمود: اشتباه مفهوم به مصدق یک درد بی‌درمانی است در میانه اکثر علماء و لغویین، باری در آن حاشیه که احرقر به مصباح المنیر فیومی در لغت شرح کبیر نوشته‌ام بعضی از دقائق و نکات را هرگز طالب است رجوع به آن کتاب نماید». ^(۱)

مرحوم فاضل وقتی که سخن از عالمان تجوید به میان می‌آورد می‌گوید: «استاد حاذق در این علم مثل شیخ طبرسی صاحب مجمع‌البيان و مرحوم آیة الله شیخ فتح‌الله نیازی الملقب به شریعت اصفهانی و مرحوم شیخ فرج‌الله تبریزی و این ذره بی‌مقدار، و این مطلب خیلی زحمت دارد». ^(۲)

علامه فاضل گروسی در تجوید ارزشمندش به مناسبت حسن صوت و صوت حسن در قرائت قرآن،

ورمل و تسخیرات و علوم اعداد بهره واقع داشت و به زبانهای عربی و انگلیسی و فرانسه و کردی و عبری آشنا بود. خط لاتین، میخی و پهلوی واوستایی را به دقت می‌خواند و ترجمه‌های می‌کرد و با تمام مذاهب و ادیان آشنایی داشت و به مقاهم تورات و انجیل کاملاً مسلط بود و با علمای یهودی و مسیحی به مباحثه و مناظره می‌نشست و با بهائیها به استدلال و مجاجه می‌پرداخت و به براهین متفق دلائلشان را رد می‌کرد و ابطال مذهبشان را ثابت می‌نمود، و به طب سنتی نیز آشنایی کامل داشت.

مرحوم فاضل گروسی صاحب دو فرزند، یکی پسر و دیگری دختر بود که هر دو در کودکی از دنیا رفتند، آن مرحوم دوبار سکته کرد، بار اول در نجف پس از ساعتها اغصاء به هوش آمد و بهبود یافت، بهمین مناسبت مودم او را «فاضل خداداد» خطاب می‌کردند و بار دوم در بیجار در مورخ ۱۹ بهمن ماه سال ۱۳۲۴ خورشیدی مجددأ سکته کرد که به لقاء الله پیوست و در روز ۱۱/۱۲/۱۳۲۴ خورشیدی در بقعه امامزاده بشر حافظ بیجار به خاک سپرده شد.

فاضل گروسی در مدت عمر با برکتش به تدریس و تأثیب و ارشاد وهدایت مردم مشغول بود و به ظواهر دنیا و لذات آن پشت پازده و اعتنایی نداشت و پا به پای فقیرترین افراد جامعه زندگی می‌کرد، اثاث البیت ش در زمان وفات، گلیم پاره و کرسی شکسته و کوزه آبی و سماور و منقل فرسوده‌ای و تعدادی کتاب بیش نبود. شخصی بود با نفسی قانع و خلقی متین و ذاتی شجاع و بادلی صابر و زبانی شاکر و رویی گشاده و مهربان، عارفی کامل و پخته و دلسوزخته و عالمی متواضع و فروتن بود. زاهد و عابدی با ورع بود که هدفش خدمت به خلق خدا و شعارش صلح و صفا و ایمانش خالص و بی‌ریا بود. آنچه که می‌گفت، عمل می‌کرد و آنچه را که می‌گفت شنیدنی بود. عالمی سلیم النفس و خلیق بود.

در اغلب علوم رایج زمان خود استاد بود، تألیفاتی تحقیقی و عالمانه دارد که به چاپ نرسیده و پس از ارتحال ایشان بیشتر آن همه گنجینه ادب و عرفان به تاراج روزگار رفت. چند جلدی که بر جای مانده، هر کدام نمونه بارزی از تبحر واستادی وی است که شخصیت علمی او را نمایانگر است، هر چند بخواهم در باره آن آیت‌الله قلم فرسایی کنم، زبان و قلم از شرح آن عاجز و فاقد است، کتاب تجوید قرآن او به خط اینجانب بهترین دلیل بر فضل و کمال و جامعیت علمی آن بزرگوار است.

- ۱- نسخه خطی تجوید قرآن به خط استاد سید محمد گنجی، ص ۱۱۶.
- ۲- همان مأخذ، ص ۹۶.
- ۳- همان مأخذ، ص ۲۸ و ۶۶.

بحثی جامع و دقیق درباره غناء و موسیقی کرده‌اند که چون مشتمل بر نکاتی دقیق و اجتهادی است، جداگانه آن را در معرض افکار اهل نظر قرار می‌دهیم، باشد که مورد توجه صاحب نظران و نکته سنجان آزاداندیش قرار گیرد.

[۶] «وعن عبد الرحمن بن سائب قال قد مر علينا سعد بن أبي وقاص فأتته مسلماً عليه، فقال مرحباً يا بن أخي! بلغني إنك حسن الصوت بالقرآن، قلت نعم والحمد لله قال: أني سمعت رسول الله يقول: إن القرآن نزل بالحزن فإذا قرأتموه إبکوا فإن لم تبكوا فتباكوا وتفوّابه فمن لم يتغنى بالقرآن فليس منا».^(۵)

[۷] «وعن أبي عبدالله^(۴): إن القرآن نزل بالحزن فاقرؤوه بالحزن».^(۶)

[۸] «وعنه كان على بن الحسين احسن الناس صوتاً بالقرآن و كان السقاون يمررون فيقفون ببابه يستمعون قراءته و كان أبو جعفر عليه اسلام احسن الناس صوتاً».^(۷)

[۹] «وباستناده عن على بن محمد النوفلي عن أبي الحسن قال ذكرت الصوت عنده فقال إن على بن الحسين^(۸) كان يقرأ القرآن فربما مرتبه المارف صعق من حسن صوته وان الإمام^(۴) لوازمه من ذلك شيئاً لما احتمله الناس من حسنه قلت: و لم يكن رسول الله يصلى بالناس ويرفع صوته بالقرآن فقال إن رسول الله كان يحمل الناس من خلقه ما يطيقون».^(۹)

[۱۰] «وباستناده عن أبي بصير قال: قلت لأبي جعفر^(۱۰) إذا قرأت القرآن فرفعت به صوتي جاءني الشيطان فقال: إنما ترأسي بهذا أهلك والناس فقال: يا أبا محمد إقرأ قراءةً ما بين القرائتين تسمع أهلك ورجئي بالقرآن صوتك فإن الله تعالى يحب الصوت الحسن يرجع فيه ترجيعاً».^(۱۰)

■ [لغنی در قرآن]

لغنی در قرآن چطور است، جایز است یا حرام؟
اخباری در این باب هست می‌فرماید:
[۱] «لكل شيء حلية و حلية القرآن الصوت الحسن».^(۱۱) یعنی پیامبر فرمودند: هر چیزی زینتی دارد و زینت قرآن آواز خوش است.
و در حدیث دیگر فرمودند:

[۲] «حسنوا القرآن بأصواتكم فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسناً».^(۱۲) یعنی قرآن را با صدای اهایتان نیکو گردانید، زیرا صدای نیکو بزنیکویی قرآن می‌افزاید.

[۳] «وروى عن البراء بن عازب قال قال رسول الله (ص): «زينوا القرآن بأصواتكم».^(۱۳) یعنی از براء بن عازب روایت شده که گفت: رسول خدا فرمودند: قرآن را بوسیله صدای اهایتان زینت دهید.

[۴] «وحذيفة اليماني قال: قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - إقرأوا القرآن بلحون العرب وأصواتها واياكم ولحون أهل الفسق و أهل الكتابين وسيجيئي قوم من بعدى يرجعون بالقرآن ترجيع الغباء والرهبة والنوح لا يتجاوز حناجرهم، مفتونة قلوبهم وقلوب الذين يعجبهم شأنهم».^(۱۴)

[۵] «و عن علقة بن قين قال: كنت حسن الصوت بالقرآن فكان عبد الله بن مسعود يرسل إلى فاقراً عليه فإذا فرغت من قرائتها قال زدنامن هذا فدادك أبي وأمي فاني سمعت رسول الله يقول: إن حسن الصوت زينة للقرآن».^(۱۵)

■ [طرب]

و بعض لغوین مثل جوهري در تعريف طرب گفته است: «خفة يعتري الانسان لشدة حزن أو سرور»^(۱۸). و در اساس [البلاغه] زمخشری دارد: «خفة لسرور او هم»^(۱۹). و در مصباح [المنیر] است: او هم خفة تصيبه لشدة فرح و سرور و حزن و العame تخصه بالسرور و طرب في صوته بالتضعيف رجعه ومده».

■ [ترجيع]

وايضاً در لغت رجع گفته است: «ورجع في اذانه بالتشقيل ترجيحاً اذا اتي به بالشهادتين مرة خفضاً ومرة رفعاً». ودر مجمع [البحرين] فرموده است وفى الخبر اسيجي قوم من بعدى يرجعون القرآن ترجيح لغناء والنوح والرهبانيه لا يجوز تراقيهم... ترجيع الصوت تردیده فى الحلق كقراءة اصحاب الحان آآآآ وهذا هو منهى عنه واما الترجيع بمعنى تحسين الصوت فى القراءة فمامور به ومنه قوله^(۲۰) درجع بالقرآن صوتک فان الله يحب الصوت الحسن^(۲۱)،

(الى آخر کلامه رفع في الخلد مقامه).

مانفهميديم صاحب مجمع، اين فرق را از کجا اخذ کرده اند در ترجيع! که در اولی به آن معنی ودر ثانی به معنی تحسین الصوت فى القراءة... وصاحب مصباح در لغت «خف» گفته است: «خف الشی (خفا) من باب ضرب و خفة ضد تقل فهو خفيف (انتهی موضع الحاجه).

و در قاموس است بعذار تاريخ گویی زیاد تا می رسد می گوید: «واخف خفت حاله والقوم صارت لهم دواب خفاف و فلاناء از ال حمله و حمله على الخفة والتخفيف ضد التشقيل (انتهی موضع الحاجه)

این بود کلام محققوین از لغوین در باب غناء و طرب و ترجيع و خفة که همه‌اش مجمل و مبهم و ناتمام است لاسیما در لفظ خفة که مفهومش در این مقام چه چیز است؟! و تا چه میزانی است؟! و آن

و ايضاً اخبار ديگر[ى] هست در قرائت قرآن بصوت حزن و حزن آور، و در مقابل اخبار ديگر[ى] هست در حرمت غناء همچنانکه قوله تعالى «واجتنبوا قول الزور»^(۱۱) در اخبار تفسیر شده است: «قول الزور» به غنا و در بعض اخبار ديگر تفسیر کرده «قول الزور» به اينکه شخصی که خوانندگی می کند به طريق غناء و شخص ديگر بگويد: «احسنت» اين هم قول زور است.

و همچنین قوله تعالى «لا يشهدون الزور»^(۱۲) به غناء تفسیر شده است و کذا «لهوالحدیث» تفسیر شده است به غناء و در قول «و من الناس من يشتري لهوالحدیث ليضل عن سبیل الله»^(۱۳) [۱۱] وفي الفقيه سئل رجل على بن الحسين عليه السلام - عن شراء جارية لها صوت فقال ماعليك لواشتريتها فذكر تك العنة قال : يعني بقراءة القرآن والزهد والفضائل التي ليست بغناء^(۱۴) و همچنین اخبار ديگر[ى] هست به اين مضامين در حرمت غناء.

■ [لغت غناء]

و اما کلام لغوین در تعريف غناء مشوش است و تشخيص موضوعش مشکل است. محقق فیوی می گفته است: «ان الغناء الصوت» و ديگری گفته است: «الغناء مذا الصوت» و از شافعی نقل شده است: «ان الغناء تحسين الصوت و ترقیقه»^(۱۵) و فیروزآبادی گفته است: «والغناء ككساء من صوت ماطرب به»^(۱۶) و صاحب مجمع [البحرين] فرموده است: «ول ان لم يطرب سواء كان في شعر او قرآن او غيرهما واستثنى منه الحدى وللليل و قيل و فصله للمرئة في الاعراس مع عدم الباطل» (الى آخر کلامه اعلى الله مقامه الشریف).

وعن بعض الفقهاء انه مذا الصوت المشتمل على الترجيع المطروب^(۱۷)

التطویل» بعد از آن در لغت صوت به عرف حواله نمود گفت: «جرس الكلام» و در لغت جرس فرمود: «الجرس - مثل فلس - الكلام الخفي يقال لايسمع له جرس ولا همس» بعد حاصل این فرمایشات و ترجمه‌ها این می‌شود: «الغناء الكلام الخفي»!

شمارا به خدا سیاحت کنید آخر همه نزاعها و معرکه آراء در غناء شد «سخن آهسته پنهان»! مضافاً براینکه این طور ترجمه از احدي از لغویین نقل نشده که غناء عبارت باشد از مخصوص و تطویل آن، مگر اینکه دایرهٔ غناء را وسعت دهیم و آن را مفهوم ذوشکیک بگیریم که مرتبه اولی آن صوت باشد و درجه قصوای آن که مطرب مع الترجیع باشد یا اینکه مراد به مد صوت ترجیع باشد (فتامل)

علی ای حال مطلق مد صوت تطویلش در نزد عرف عرب غناء مطرب نیست و ایضاً صاحب قاموس که در لغت صوت گفت: «صات يصوت ويصات نادي»، بعد در مادهٔ جرس گفت: «الجرس الصوت او خفیه» بین این دو کلام تهافت است به جهت اینکه اگر صوت مطلق ندا باشد، و ندار نزد عرف معلوم است که صدای بلند را می‌گویند، آن وقت خفا از صوت که ترجمه‌اش ندا بود چه معنا دارد! اللهم^(۲۱) ایسنه ندارا هم ذوشکیک قائل شویم و خفارا بالنسبة ملاحظه کنیم مثل قوله تعالیٰ «اذنادي رب نداء خفیا»^(۲۲) همچنانکه در باب ندا گفته است: «والنداء بالكسروضم الصوت».

باری کلام لغویین را که دانسی غالباً مجمل بوده، و نتیجه و حاصل کلام مصباح رانیز دانستی که بعد از ترجمه غناء به صوت و ترجمه صوت به جرس و تفسیر جرس به کلام خفی که بعد از حذف وسائل ترجمه غنایست به کلام الخفي و کلام صاحب قاموس رانیز مشاهده کردی که صحبت ترجیع در ترجمة غناء در میان نبود و کلام صاحب مجمع رانیز ملتفت شدی که ترجیع را دو قسمت کرده بود ترجیع غنایی و ترجیع به معنی تحسین صوت و شاهدی غیر از خبر در استعمالات عرب ذکر نکرده نبود و این لازمه ندارد که دو معنی

خفتی که عارض انسان می‌شود از فرح یا حزن چه حالت است؟! و علامتش چه باشد؟! در حالتی که از صحبت خوب یا زشت ایضاً آن خفت هست، پس لازمه‌اش افتاده است، قطع نظر از خوانندگی، بعض از تکلمات یومیه داخل در طرب باشد.

غرض مطلب خیلی مجمل است و کلام بعض [أهل] لغت را ملاحظه کردی که بعضی غناء را به مطلق صوت ترجمه کرده بود، و برخی به مصالصوت تعبیر آورده بود، و جمعی به صوت مطرب عبارت آورده بودند، و جمعی به صوت مطرب مع الترجیع قید کرده بودند.

اگر بگوییم مراد کسی که به مطلق صوت تعبیر کرده است، صوت مطرب مع الترجیع است، این هم رجم بغیب و تخریص و تخمین و خلاف ظاهر کلمات آنهاست و کذا آن کسی که به مصالصوت تعبیر کرده است و شباهه هم نیست که در لفظ غناء حقیقت شرعیه یا متشرعه هم در آن در احداث نشده است. ما می‌مانیم و لغت و عرف تا بینیم از کلام اهل لغت چه مفهوم می‌شود و عرف کدام صورت را غناء می‌خواند؟

و در مصباح أ美的ه است که: «الصوت في العرف جرس الكلام والجمع اصوات دهومذکر... (الى آخر) و در قاموس است: «صات يصوت ويصات صوت» (انتهی موضع الحاجة) و در مجمع نیز مثل کلام صاحب مصباح است و صاحب مصباح در لغت جرس گفته است: «الجرس - مثل فلس - الكلام الخفي يقال لايسمع له جرس ولا همس و سمعت جرس الطير فهو صوت مناقيرها» (انتهی موضع الحاجة) و در قاموس است «الجرس الصوت و خفیة» تا می‌رسد می‌گوید: «والطائفة من الشيء والتكلم» (انتهی موضع الحاجة)

این هم دردبی درمانی است در میان لغویین که به تسلسل یا شبه دور معنای یک لفظی مفهوم بشود. و البته ملتفت هستید صاحب المنیر که غناء را ترجمه نمود به صوت بعد از آن گفت: «والغناء مصالصوت و

اشخاص فرق کند، در حالی که اگر آواز خوب
گیرنده باشد هر کس می‌فهمد؟

جواب گوییم: خودم مشاهده کردم شعر عربی [ای] را به یک آهنگی از برای چند نفر خواندن ابدآ حالت آنها تغییری نکرد، همین مقدار صدای خوب استماع شد، لیکن همان صدارا با آن آهنگ از برای شخص دیگر خواندن از حالت طبیعی بیرون رفته سهل است زدیک به غشوه رسید، در حالیکه به اندازه از محترمین محسوب می‌شد و شببه [ای] هم نیست ترجیعی که در بعضی اخبار است، همان مراد تحریر صوت است و کلمات را به آواز خواندن همان لازمه دارد ترجیع و تحریر صوت را که ترجیع مراجعه صوت و آهنگ است.

بعد از آنکه این مقدمات را دانستی، چند مطلبی را نیز مقدمتاً بدان: آواز چند قسم است، یک قسمش این است که از حنجره با تحریر صاف بیرون می‌آید و گیرنده‌گی دارد، اعم از آنکه آن کلمات از قرآن باشد یا

ادعیه و مناجات یا اشعار عربی و فارسی.
ویک قسمش این است که شخص به آواز کلمات قرآن یا ادعیه یا اشعار را به طرز تصنیف^(۲۱) و آهنگ اهل طرب ادا کند.

ویک قسم دیگر این است که شخص خوش آواز نیست، لیکن کلمات قرآن و اشعار را با آهنگ تصنیف و اهل طرب ادا می‌کند.

یک صنف دیگر هست که شخص آوازخوان کلمات قرآن یا ادعیه یا اشعار را در میان نی ادا می‌کند و مخلوط می‌کند این آواز را با شی دیگرلهمی و همچنین است سرنا و طنبور [و سایر آلات موسیقی]. و صنف دیگر هست که صدا و آواز از دهن^(۲۵) و حنجره خارج نمی‌شود، و لیکن آلتی ساخته شده که احداث صوت در او می‌کنند با آهنگ صوت قرآن یا اشعار یا تصنیف، مثل تارو کمانچه و بربط و عود و ویالون و پیانو که تارو کمانچه چوب مجوفی است به اندازه هندوانه که روی آن را پوست کشیده اند و دسته [ای] دارد به اندازه نیم متر و سیم های نازکی از بالا به پایین وصل شده است یا موی دم اسب، بعد

از برای ترجیع باشد و سایر لغویین نیز به همین مضامین مشی کرده‌اند و ما اگر چه در ترجمه صاحب مصباح غناء را به صوت ایجاد کردیم که احدی از لغویین این طور ترجمه نکرده است و غناء را به مطلق صوت و توجیه کردیم، به این معنی که در لفظ غناء تصرف نمودیم.

و بعضی به تخریص و تخمین گفته بودند مراد کسی که غناء را به مطلق صوت ترجمه نموده صوت مطرب مع الترجیع است، و ما گفتیم خلاف ظاهر است و رجم بغایب و بعد از همه این مطلب، کسی که تتبع در کلام اهل لغت و کلمات فقهاء رضوان الله علیہم - بنماید در این باب می‌فهمد بر اینکه هر آوازی که به تحریر در صوت از حنجره خارج می‌شده عرب آن را غناء می‌گفته‌اند، اعم از آنکه آواز خوش بوده یا آواز رشت پست و شاهد اینکه اگر یک شعر عربی را در میان اعراب به طریق متعارف بخوانی مثلاً می‌گویند غن عن و یک اصطلاح خاصی از برای معنای غناء نبوده است و این هم مخفی نماند که اگر چنانچه به طریق متعارف فی الجمله تحریری در صوت نبوده است عرب آن را غناء نمی‌گفته بلکه داخل در تکلمات می‌شمرده‌اند و بعضی آوازهایی که تحریر داشته است بعض مستمعین آن را مطرب می‌دانسته‌اند، لذا در تعریف غناء قید طرب را اخذ کرده و از برای برخی از ناس طربی حاصل نمی‌شده لذا در تعریف غناء مطلق صوت گرفته و مراد از طرب و خفت یک حالتی است در نفس که انسان را از حالت متعارف خارج می‌کند و یک مطلب ذوقی است، مثل گرسنگی و تشنگی که توصیف و تعریف کردنی نیست و سرور و حزن در آن مدخلیت ندارد و الا لازم آید هر چیزی که سرور یا حزن داشته باشد یا خفتی که از شدت سرور یا اندوه عارض انسان شود داخل طرب باشد ولو از حيث آواز خوش نباشد.

اطرباً و انت قنسري

والدهر بالأنسان دوارى^(۲۲)

کسی نگوید چطور می‌شود که غناء نسبت به

اقوال و افعال هست که ممکن است از برای عنوان مخصوص که قصد در آن مدخلیت ندارد، مثل قتل نفس محترمه یا نبی یا وصی یا عالمی یا مؤمن موحدی و برائت از رسول و ائمه هدی - علیهم السلام - به هر قصد و عنوانی باشد فعل حرام و باعث ارتداد و کفر و زندقه و معاقب در یوم جزاء است و خلود در نار است.

و بعض افعال هست اگر از روی ضرورت یا سهو و غفلت هم از انسان صادر شود، ولو عقاب هم نداشته باشد، باز حکم وضعیش باقی است، مثلاً شرب خمر جهت مداوا و حفظ نفس محترمه در حالتی که موقوف باشد شفای به شرب خمر، یا اینکه از روی غفلت به قصد آب شراب را میل نمود ولو فعل حرامی را مرتکب نشده است و عقابی در بین نیست، لیکن سکرومستی شراب که اثر وضعی ذاتی آن است تا مدتی از فاعل زایل نمی شود. حکم وضعی منوط به علم و جهل و بلوغ و عدم بلوغ نیست.

مثلاً طفلی کاسه کسی را شکسته به حکم «من اتلف مال الغیر فهوله ضامن» ضامن است ولو مکلف نیست که باید ولی او را از عهده برآید یا خودش بعد از بلوغ و تکلیف رد کند به جهت آنکه ضامن حکم وضعی است، صغیر و کبیر و عالم و جاهل قاصر و ساهی، همه در آن مساویند و یکسان.

و بعضی عناوین دیگر هست که جایش عقل است و مستقل است به حسن و قبح آن، مثلاً مثل مواسات ورد و دیدعه و احسان به ذوی القربی که عقل حاکم است به حسن او، و ظلم و تعدی به غیر، عقل حاکم و مستقل است به قبح آن و بعضی عناوین دیگر هست که در شرع نصی در ارتکاب و حلیت و حرمت آن نیست و عقلاب قبحی در آن متصور نیست. مجتهدین - رضوان الله علیهم - در قبال اخبارین و اهل بصیرت، اصل برائت جاری کنند، به جهت شک در اصل تکلیف، و مباح دانند و حکم به اباوه کنند، مثل شرب توتون و چای مثلاً.

از آن بایک تکه ^(۲۶) آهن تار را می نوازند. و کمانچه بایک قوسی که سیم به این سرو آن سر آن کشیده شده، مثل کمان به آن می نوازند و بعضی از اساتید فن طرب چنان در آن کشش تکه آهن یا کمان کلمات مشتوفی را ادامی کنند گواینکه از حنجره شخص خوش آوازی آن صدا بیرون می آید و ادامی شودا

بریط مرکب است از بر به معنی سینه و از بسط به معنی اردک که سینه اردکیش نیز می گویند، فارسی است و عربی آن عود است آن هم به ترتیب دیگر صوت را احداث می کند. غرض آن هم یک طریق آواز است که بدون توسط حنجره و نای در آلت احداث می شود.

و صنف دیگر هست که به تازگی اختراع گردیده که عکس آواز را در روی صفحه سیاهی گرفته اند و صندوقی هست به مثل میان ساعت که اجزائی دارد. آن وقت آن را کوک نموده و سوزنی به آن وصل می نمایند. صفحه آواز را در بالای صندوق انداده، سوزن را محاذی خطوط متصل کرده گیرش را رها نموده مثل همان شخص خواننده هر کس هست می خواند و صدای حبس شده بیرون می آید، مثل کسی که در میان چاه بخواند و دیگری در بیرون بشنود، این هم دورقم است: یکی گرامافون و دیگری فونگراف.

■[قصد و انگیزه]

مقدمه دیگر اینکه بعضی اقوال و افعال هست که قصد و عنوان در آن مدخلیت دارد و ثواب و عقاب بحسب قصد و عنوان است، مثلاً ضرب و شتم به یتیم به عنوان تأدیب و قصد ادب آموختن، شخص مثاب و ماجو است و به قصد اذیت و عنوان ایذاء، معاقب و ملوم است. و تواضع از برای مؤمن به عنوان «انه مؤمن» مستحب است و شخص ماجور است، لیکن قیام و تواضع از برای او به قصد تمسخر و استهzaء، فعل حرام و شخص معاقب است. و بعض

بیشتر بوده و این هم یکی از صفات کمالیه است در انسان، مثل شجاعت و سخاوت، نغمات دادوی، هنوز ضرب المثل است. و مناجات سجادیه در السنه و افواه مذکور، و این مطلب واضح است که اگر تحریر و ترجیعی در مناجات حضرت سید سجاد احداث نمی‌شده سقايان توقف نمی‌کرده‌اند در شنیدن صوت آن حضرت «ان علی بن الحسین(ع)» کان يقرأ قرآن فربما مر به المار فصعق من حسن صوته...» و تا کیفیتی در صوت حضرت پیدا نمی‌شده چه طور می‌شود که شخص مرور کننده از شنیدن صدای قرآن آن جناب صیحه بزند؟ معلوم است که قرائت و مناجات حضرت مثل صحبت یومیه نبوده است والا می‌بایست که از مطلق کلمات یومیه حضرت مردم صیحه زده و غش کرده باشند، و در این زمان ما کدام صوت است که انسان از شنیدنش صیحه زند و از حالت طبیعی بیرون رود و لو هراندازه غنایش گیرنده باشد؟ و حضرت رسول(ص) در قرائت حمد و سوره در صلوة به اندازه طاقت بشری تلاوت می‌فرمودند که اگر از آن حد می‌گذشت و بیشتر بر کیفیت صوت افزوده می‌شد مأمورین طاقت نمی‌آوردند و به غش منتهی می‌شد، و در صدر اول، اشخاص خوش حنجره قرآن تلاوت می‌کردند، چه بسا از عوام عرب، شیفته صوت قرآن شده اسلام قبول می‌کردا

کسی که در تواریخ و اخبار احاطه داشته باشد، عرض بندۀ راخوب ملتفت می‌شود و چه بسا این معجزه بزرگ اگر با صوت کریه قرائت شود انسان از شنیدنش منفجر (۲۷) می‌شود! (شعر)

گر تو قرآن بدین نمط خوانی

ببری رونق مسلمانی

چه بسا اشعار خیلی بلند عالی را به صوت زشت کریه بخوانند ابدا رونق ندارد، و چه بسا کلمات مهمله را به یک آهنگ خوش و حنجره و لهجه لطیفی ادا کنند، انسان از شنیدنش مسرور و به استماع میل می‌کند.
در کربلای معلا روز عید رمضان، در مسجد صحن

■ [بحث تاریخی]

و مقدمه دیگر به حکم تاریخ در صدر اول از خلفای جور مثل بنی امیه و بنی العباس - خذلهم الله - رسم بوده است که کنیز کانی از طرف روم و حجاز می‌آورده‌اند، تربیت می‌کرده و آواز موسیقی را به آنها تعلیم می‌داده‌اند و کذا قرآن و مناجات و اشعار عاشقانه عرب و کذا علم کمانچه و تارزنی و نواختن عود و تنبک زنی و رقص که یکی از ورزشکاریهای عرب محسوب می‌شده، به آن دخترک یاد می‌داده‌اند. و مخصوصاً جاریه فروشی که رسم بوده غالباً به جهت آواز خوانی و رقص می‌خریده‌اند، بلکه اگر دارای این هنر بوده است قیمت او افزوده می‌شده.

و ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی نقل کرده است از یونس کاتب مسافرت‌ش را بشام در خلافت هشام بن عبدالملک مروان و حکایت جاریه مفنبیه را ذکر کرده است که در آن حکایت معلوم می‌شود که در آن زمان فن تغنى از برای جواری اهمیتی بسزا داشته است و تعلیم غناء و تعلم آنها رواجی بوده و چه بسا آن جاریه رقص ایات قرآنی را به یک لهجه مخصوص و آهنگ خاصی در ضمن رقص متزمم بوده یا بواسطه تار و کمانچه و عود آیات قرآنی را به مقام نوا یا حجاز یا حدى ادا می‌کرده‌اند و من خودم در زمان صباوت یک نفر را دیدم کمانچه می‌زد و سوره تبیت یدا ابی لهب را می‌خواند و به آن مقام کمانچه می‌کشید به تشابه ازمان معلوم می‌شود که در صدر اول هم، اهل طرب در مجلس خلفای جور همین طوره‌ای بوده است.

■ [صوت حسن]

و مقدمه دیگر اینکه شک و شباهه [ای] نیست بر این مطلب که حسن صوت مثل حسن صورت ممدوح در نزد عقل و عقلان [است] و هریک از انبیاء و موصومین - علیهم السلام - متصف به این صفت کمال بوده‌اند، نهایت امر ظهورش در پیش بعضی

حرمت غنا - علی الاطلاق - نداریم. بله! در بعض افرادش که قدر متین است، از حیث غنا، لهوی حرمتش اتفاقی است. می‌نماید^(۲۲) بعضی دیگر که مخلوط با لهو و لعب نیست، بینیم اصلاً از موضوع غنا خارج است و خروج موضوعی دارد یا اینکه داخل در غنا است، لیکن غنای مجوز است و به مذاق ما که فی الجمله اشاره شده و بعداً انشاء الله واضح تر می‌شود.

بین غنا و لهو اعم و اخض من وجه است، به این معنی که غنا باشد لهو نباشد، مثل خواندن قرآن یا اشعار به صوت حسن و ترجیع به قصد العبادة او التنبه من المواقع الحسنة یا اینکه لهو باشد، غنا نباشد، مثل رقص و تنبک زدن بدون آواز و یا اینکه غنا باشد با لهو، مثل اینکه در ضمن نی زدن و تار، قرآن یا اشعار را به لحن حسن با ترجیع بخواند.^(۲۳) و بین قرائت قرآن و غنا ایضاً اعم من وجه است؛ قرائت قرآن باشد بدون آواز، مثل تکلم کردن به قرآن و غنا باشد در اشعار بدون خواندن قرآن و قرآن باشد با آواز و غنا در ضمن مقام حدی^(۲۴) یا هجază^(۲۵).

■ [أخبار طرفین]

بعد از طی این مقدمات حالا اخبار طرفین را ملاحظه کنید ببینید تعارضی^(۲۶) دارند و تناقضی [ای] درین نیست؟ این که گفتم که عرب مطلق آواز را به طریق خوانندگی غنا می‌داند، شاهد، قول اهل لغت و کلمات فقها ولسان خبر، همچنانکه فیسومی ترجمه کرده غنا را به مطلق صوت یامد و کشش و تطویل در صوت و دیگری گفته بود: «الغناء مد الصوت» و محمد بن ادريس شافعی گفته بود: «أن الغناء تحسين الصوت و ترقيقه» و صاحب قاموس «ماطرب به» قید کرده بود ولابد در وقتی که تحسین صوت و ترقیقش ملاحظه شد، طرب لازمه اش افتاده است. و صاحب مجمع بعداز ترجمه غنا به صوت مشتمل بر ترجیح فرموده بود: «او مايسى بالعرف غنا و ان لم يطرّب» که آن وقت غناه مطلق صوت

مطهور، جمعی از اهل تسنن سوره مبارکة الرحمن را تلاوت می‌کردند و من در گوشهاي ایستاده استماع می‌نمودم. حقیقته عرض می‌کنم نزدیک بود از حال طبیعی خارج شوم، گمان می‌کنم که هر کافری آن اشخاص را به آن طرز و هیئت نشستن می‌دید و آن آواز قرآن را به هیئت اجتماعیه می‌شنید اسلام قبول می‌کرد، و داخل دین حنیف اسلام می‌شد، و حقیقته سزاوار نیست که این کلمات معجز بیان را که ودیعه خاتم الانبیاء است به حنجره کریه و صوت زشت ادا کنند، لذا فرمودند «حسن بالقرآن صوتک»^(۲۸) و ایضاً «حسنوا القرآن با صواتکم فان صوت الحسن بزید القرآن حسنا»^(۲۹) (گل بود و سبزه آراسته شد) نورعلی نور و ایضاً «لكل شئ حلية و حلية القرآن الصوت الحسن»^(۳۰)

و فی حدیث [الإمام] الباقر (ع) «و رجع بالقرآن صوتک فان الله يحب الصوت الحسن»^(۳۱) و پر واضح است که انسان هر چند خوش آواز باشد تا تحریری در صوت ندهد و متنکیف به یک کیفیتی از مقامات موسیقی نشود، متصف به حسن نمی‌شود، بلکه بواسطه امر به تحسین و ترجیع، روحانی هم پیدا می‌کند. پس این صفت حسن ممدوحه را ممکن است شخص مکلف در عبادت و قرائت قرآن و ادعیه صرف کند و ممکن است در مجالس اهل طرب، و این صفت ممدوحه را در معصیت به خرج دهد و مخلوط به آواز تار و طنبور نماید، نظیر شجاعت که یکی از صفات مستحسنه است و ممکن است در جهاد فی سبیل الله و در حفظ حدود و ثغور اسلامی صرف کند و مختار است در راهزنه و تعدی به خلق این صفت حسن را اعمال کند. پس در وقتی که عقلًا ممدوح شد و کلیت رانیز از این طرف قائل شویم «كلما حکم به العقل حکم به الشرع» سپس یک صارف قوی از اخبار می‌خواهد که ناهی باشد و از این معنا جلوگیری نماید تا بینیم که سنخ خبر و آهنگ کلام از کدام معنی غدغن می‌کند و نهی می‌نماید و شبیه هم نباشد که «ما دلیلی از برای

اقسام غناء دانست و حرام کرد و فرمود: «يحرم الغناء كله» و فهمیدی که ریاض و سایرین فرموده بودند: «أومايسى فى العرف غناء ولن لم يطرب» و این همان مطلق صوت یا مد صوت است. و ملتفت شدی که بعض دیگر فرموده بود: «الغناء الصوت اللهوى لا الصوت المشتمل على الترجيع والاطراب».

پس حالاً اخبار را ملاحظه بفرمایید بینید سخن کلام در حلیت و حرمت نظر به کدام شق دارد.

و عن عبدالله بن سنان عن ابی عبد الله- عليه السلام- قال قال رسول الله (ص) «اقرأوا القرآن بالحان العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و الكبائر»^(۴۱) این فرمایش نظرش به همان شقی است که قرآن را به بحر تصنیف^(۴۲) و لحن اهل عرب ادا کردن و در ضمن نی و کمانچه قرائت خواندن و آیه «لا يشهدون الزور» که تفسیر به غناء شده است به قرئیه «لا يشهدون» همان حضور مجالس اهل طرب و فسق است «واجتنبوا قول الزور» ایضاً نظر به همین معنی است که اجتناب کنید از اینکه قرآن یا اشعار را به مسلک اهل طرب و آهنگ اهل فسق ادا کنید، و روایت عبدالاعلی بر فرض صحت سند که در سلسله روایت ابن فضال و ایضاً نظر به همین معنی به قرینه استشهاد حضرت به آیه شریفه.

قال سألت ابا عبدالله- عليه السلام- عن الغناء وانهم يزعمون ان رسول الله رخص في ان يقال جتناكم جتناكم حيونا حيونا نحييكم فقال(ع) كذبوا ان الله تعالى يقول (و ما خلقت السموات والارض و مابينهما لاعبين لواردنا ان نتخذلهموا لاتخذذناه من لدنا ان كثافاعلين) قال ويل لفلان مما يصف رجل ممامم يحضر المجلس»^(۴۳).

و معلوم است گفتن جتناکم که امام -عليه السلام- تکذیب کرده رخصت رسول خدارا در گفتن او- من حيث هو- کلام لهوی نیست، لیکن در وقتی که به بحر تصنیف ادا کنند و یا در ضمن تار و طبیعت بزنند، البته کلام لهوی می شود و به قرنیه استشهاد امام^(۴۴) آیه شریفه تا می رسد به اینکه

می شود و سایر لغویین هم بعد از قید طرب پاره [ای] قید ترجیع را زیاد کرده بودند وبعضی موکول به عرف نموده، از موضوعات مجمله شمرده‌اند و صاحب مجمع البحرين چون دیده بوده که بعضی از لغویین در تعریف غناء قید ترجیع را زیاد کرده بوده‌اند و از آن جمله خود جناب ایشان بودند ولز آن طرف هم حرمت غناء را- على الاطلاق- مفروغ عنه دانسته و از این جانب هم خبر که خود ایشان نقل کرده‌اند «ورجع بالقرآن صوتک» امر به ترجیع در قرآن کرده بود، از این جهت لابد باید^(۴۵) ترجیع را دو قسمت کرد و ترجیع دوم را به معنی تحسین صوت گرفت، درحالی که احدي از اهل لغت ترجیع را به معنی تحسین الصوت ترجمه نکرده و ترجیع همان (در)^(۴۶) تحریر در صدا و مراجعة در صوت است و اگر تحسین الصوت است این همه ترجمة غنائي است که شافعی نمود به قول خود «إن الغناء تحسين الصوت وترقيقه».

وبعض از فقهاء- رضوان الله عليهم اجمعين- فرموده‌اند: «الغناء الصوت المشتمل على الترجيع المطرب وليس مطلق مذا الصوت محظماً و ان مالت القلوب عليه [اليه]».

وابوالصلاح فرموده است: «يحرم الغناء كله» و دیگری فرموده است «والحق في الغناء انه الصوت الهوى لا الصوت المشتمل على الترجيع والاطراب مع او على احدهما فقط كما عليه العرف» و در ریاض [المسائل] در ترجمة غناء دارد: «الغناء هو مذا الصوت المشتمل على الترجيع او مایسمی فی العرف غناء وان لم يطرب سواء كان في شعر او قرآن او غيرهما على الاصح الاقوى».

و در شرح لمعه نیز به همین تقریب است^(۴۷) و در ریاض فرمود و سایر کلمات علماء- اعلى الله مقامهم الشریف- نیز بهمین سخن است و تو مخیر^(۴۸) هستی که بعض فقهاء مطلق مذا صوت را محروم داند و این همان بود که بعضی در تعریف غناء ذکر کرده‌اند: «الغناء مذا الصوت» و دانستی که ابوالصلاح همه را در

وایضاً با سناده عن عبد الله بن عباس عن رسول الله^(ص) فی الحديث ، قال : من اشراط الساعة اضاعة الصلوات واتباع الشهوات والمیل الى الاھواء - الى ان قال - فعندها يكون اقوام يتعلّمون القرآن لغير الله ويَتَحَذَّنُونَ مِزَامِيرَ^(۴۷) و يكون اقوام يتَفَقَّهُونَ لغير الله و تکثروا لاد الزنا يتَعْنَونَ بالقرآن - الى ان قال - و يستحسنون الكوبية^(۴۸) و المعافر^(۴۹) و ينكرون الامر بالمعروف و النهي عن المنكر - الى ان قال - فاولئك يدعون في ملکوت السموات الارجاس الانجاس^(۵۰) . ومعلوم است که این توبیخ و آهنگ سخن و سخن کلام و قرینه مقام کدام شق را توبیخ می نماید که در معنی نهی است؟

می فرماید: «يتعلّمون القرآن لغير الله ويَتَحَذَّنُونَ مِزَامِيرَ» آن صوتی است که به توسط مزمارونی کلمات قرآنی را ادا کنند، این هم در حرمتش لاشک فيه ولاشببه تعریه^(۵۱) و تعلیم قرآن لغير الله همان است که جواری مغنه را قرآن یاد می دادند، به جهت تغّیی در مجالس غنا، طرب، و سایر اخبار نیز به همین سخن است و نظر به غنا مخلوط به لهو و اهل طرب است.

«سألَ رجلٌ عنْ عَلَى بْنِ الْحَسِينِ عَنْ شِرَا جَارِيَةٍ لَهَا صَوْتٌ فَقَالَ (ع) مَاعْلِيكَ لَوْا شَرِيْتَهَا فَذَكَرَتِكَ الْجَنَّةَ وَقَالَ يَعْنِي بِقِرَائَةِ الْقُرْآنِ»^(۵۲)

این تفسیر از صدوق - عليه الرحمه - است و جزء خبر نیست و آن اخباری که در تفسیر «قول روز» است [و] در «لا يشهدون الزور» و «اجتنبوا قول الزور» قال [هو] الغناء و اطلاق مطلق منصرف به فرد اکمل است و فرد اکمل و مصدق مکمل از غنا همان صورت صوت اهل طرب است و مقام تصنیف و لهو و لعب.

«وفي الكافي و التهذيب عن أبي عبدالله(ع) قال: اجر المغنية التي تزف العرائس ليس به بأس و ليست بالتي تدخل عليها الرجال»^(۵۳).

و به این معنی اخبار دیگر، نیز هست و معلوم است اگر مطلق غنا حرام باشد - کما ذهب اليه جمع من اعاظمنا الامامیه - آن وقت تزف العرائس چه

دلوار دننا ان نتخدلهوآلاتخذنه من لدنا ان کنا فاعلین». .

و قرینه دیگر فرمایش امام - عليه السلام - «فلان مما يصف رجل لم يحضر المجلس» یعنی وای از برای فلان! که شخص معهودی بوده است. از جمله تعریفات و توصیفاتش این است می گوید: مثلًا فلان رجل ممالم يحضر المجلس، یا اینکه آهنگ کلام مذمت باشد و وصف در ذم نیز استعمال می شود و به قرینه «ویل» [که] توبیخ آن شخص معهود باشد یعنی از جمله مذمتهایش این است می گوید: «درجل ممالم يحضر المجلس» غرض در تحت آیه «ماماصفون» حضرت این فرمایش را نموده است حالاً رجل یا کنایه از وجود مبارک خودشان بوده است، یا دیگری، علی ای حال ظاهراً مراد از «لم يحضر المجلس غنا و طرب» بوده است و لفظ ماء موصول یاراجع است به توصیفات و یا راجع است به اشخاص، آن وقت در ذوی العقول استعمال شده، همچنانکه گاهی من موصوله هم درغیر ذوی العقول استعمال می شود، مثل قوله تعالی «ومنهم من يمشی على بطنه» که حیه^(۴۵) باشد.

پس سخن کلام و استشهاد امام^(۴) و قرینه مقام شاهد است بر اینکه لفظ «جئناكم حیوانا حیوانا نجیبکم» کلامی بوده است [که] آن را در مقام لهو و به نفعه اهل طرب ادا می کرده اند و در وسائل [الشیعه] سلسله سند را ذکر می کنند تا می رسد می فرماید: عن محمد بن ابی عباد و کان مستهتر بالسماع و بشرب النبيذ قال سأّلت الرضا - عليه السلام - عن السماع فقال لأهل الحجاز فيه رأى و هو في حيز الباطل واللهاما سمعت الله - عزوجل - يقول و اذما روا باللغوم زوا كراما^(۴۶) واضح است که مراد به باطل و لهو و لغو همان صوت لهوی اهل طرب است، به قرینه صدر و ذیل روایت والا قرائت قرآن بدون قصد لهو و طرب و لغو نیست و کلام لغوی محسوب نمی شود.

(غرض از مطلب دور نشویم).

صوتی که از محسنات است، چه چیز آن را قبیح نمود؟ در حالی که بعض افعال و اقوال به اعتبار وجود فرق می‌کند و از روی قصد و عنوان ملوم یا مأجور است، قرآن را به آواز خوش محزون خواندن و به قصد اجر بردن، گریه از شوق بهشت یا خوف جسم نمودن، چه چیز آن را حرام نمود، در حالی که صوت حسن مثل صورت حسن از شعار انبیاء است، همچنانکه «ان الصوت الحسن من شعار الانبياء و ائمه الهدى و شيعتهم» وایضاً در خبر است: «ما بعثت الله نبیا الا حسن الصوت»^(۵۸) و ایضاً در خبر مرسل «ان القرآن نزل بالحزن فاقرء واه بالحزن»^(۵۹) و ایضاً در خبر دیگر «الم يعط امتی اقل من ثلث الجمال والصوت الحسن والحفظ»^(۶۰) . و ایضاً در خبر دیگر «كان على بن الحسين (ع) احسن الناس صوتاً بالقرآن و كان سقاوون يقرون فيقفون ببابه يستمعون قرائته..»^(۶۱) . و عن النبي (ص) «زینوا القرآن با صواتكم»^(۶۲).

وزینت قرآن به صوت با ترجیع و تحریک صوتی در آن نباشد که خواننده را مسرور یا محزون کند چه زینتی دارد؟ و عنه (ص) «ان القرآن نزل بالحزن فإذا قرأتموه فابكوا و ان لم تبكوا فتابدوا و تغنووا فهم من لم يتغّن بالقرآن فليس منها»^(۶۳) . و تأویل بعضی تغنووا را به معنی استغنووا خلاف ظاهر سیاق کلام و صدر روایت است «ان القرآن نزل بالحزن» علاوه بر اینکه آهنگ کلام، آهنگ تغّنی است به قرینه «فابكوا» با استغناه چه مناسبت دارد؟ بله اگر سخ کلام نظر به فضائل و قرائت سور آیات بود، مثلاً در هر شبانه روز چند مرتبه آیةالکریمی یا فلان سوره خوانده بود خداوند حاجت او را بر می‌آورد. «ان تغنووا» می‌فرمود مستحمل بود به معنی استغنووا باشد، لیکن سخ کلام و قرینه مقام، همان امر به تغّنی است که تحسین صوت بوده باشد.

پس واضح شد که اخبار تفسیر «لایشهدون الزور» و «اجتنبوا قول الزور» به غناء و سایر اخبار دیگر، ناظر

خصوصیت دارد؟ و میزان، عموم علت است نه خصوص مورد، پس جهت حرمت دخول رجال است. برجواری مفنبیه و دیدن و شنیدن صوت نامحرم است پس اخبار مطلقه نیز منصرف است به این صورت پس دلیلی از برای حرمت غناء-علی‌الاطلاق- در دست نیست و ثابت شد به شهادت اهل لفت که مطلق صوت حسن غناء است و چه طور می‌شود که غناء در عروسی حرام باشد؟ در حالی که بتشابه ازمان از صدر اول تاکنون و زمان معصومین^(۶۴) و در عروسیها می‌دیده و می‌شنیده‌اند، مع الوصف نهی نمی‌فرمودند، مگر از بعض جهات و پاره‌ای خصوصیات و معلوم نیست این سیره از روی عدم مبالغات در وی^(۶۵) باشد و همه ناس بی‌دین باشند و هیچ عروسی [ای]‌بی‌تفنی و طرب و سرور نبوده است و مراثی ائمه- عليهم السلام- نیز از این باب است به اتحاد ملاک. اگر غناء در قرآن جایز باشد در مراثی هم جایز است و تخطیه بعض اعلام مثل فاضل کاشانی صاحب وافی و صافی^(۶۶) را به اینکه جواز غناء در قرآن باعث خروج از ربه^(۶۷) مسلمین است ایضاً بی‌ محل است، به جهت اینکه ایشان اخبار طرفین را دیده جواز غناء را در قرآن ترجیح داده‌اند. وقتی که مطلب با دلیل شرعی تمام شد، اینگونه جسارت‌ها به علمای دین^(۶۸) از روی عوامی است، خصوصاً کسی که چه قدر زحمت در دین کشیده و به شرع و شریعت خدمت نموده و جمع اخبار کرده و تفسیر نوشته و در اعتقادات حقه چه مقدار رنج برده، شایسته نیست چنین فاضلی را تخطیه نمودن و خارج از دین کردن! مضافاً براینکه از قدماً نسبت به ما محقق سیزوواری ایضاً بدین مطلب قائل بوده و رفته است و استاد ما محقق مدحق مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی ایضاً بدین مطلب مایل بود و محقق جامع فاضل استاد ما مرحوم شریعت اصفهانی بدین مسئله قائل بود. مطلب تازه‌ای نیست و اخبار ائمه را فهمیدن و سخ کلام را دانستن، هر کس فهمید فهمید، خواه عرب باشد که لسان آنهاست، خواه عجم، فرقی نمی‌کند.

به صوت لهوی و ممزوج به الحان اهل طرب نباشد،
بعنوان قرائة القرآن فی نفسه - مستحب است وبا به
قصد تذکر جنت و دوزخ و بی اعتباری دنیا حرمتی
ندارد، لیکن مع الوصف چون از علمای ما - رضی الله
عنهم - مثل شیخ مفید بغدادی و ابوالصلاح حلبی و
سلاطینی و علامه حلی در تذکره وابن ادریس حلی
در سائره به حرمت غناء رفتہ اند مطلقاً، اعم از آنکه
در قرآن باشد یا مرثیه یا شعر وغیره حتی مقام حدی
از برای راندن شتر و غناء مغنية در عروسی همه را
حرام می دانند. پس حتی المقدور احتیاط در ترک
آن اولی است.

واما نکته‌ای باقی ماند وآن این است که
فیروزآبادی در تعریف غناء گفت: «والغناء ككساء
من الصوت ما طرب به» ومراد از طرب به صیغه
مجھول از تطریب باب تعفیل است به قرینه اینکه
در ماده طرب گفته است: «والتطريب الاطراب
كالتطريب والتغنى» (انتهی موضع الحاجه).

ودر مصباح [المنیر] است: «وطرب فی صوته
رجعه و مده» (انتهی موضع الحاجه) و دیگران گفته
بودند: «الغناء الصوت المطرب مع الترجيع» به صیغه
باب افعال از اطراب. حالا باید بدانیم که بین اطراب
و تطریب فرق هست وبا به قول قاموس فرنگی ندارند؟
ظاهر این است که به واسطه تغییر هیئت فرق دارند.
عنوان اطراب احداث طرب نسبت به فاعل است و در
تطریب نسبت به مفعول مثل عنوان اکثار و تکثیر،
واشاهد، قول خداوند تبارک و تعالی است (یا نوح قد
جا دلتنا فاکثرت جدالنا)^(۶۵) ای انت تکثر ب النا و
ایضاً قوله تعالی «واذكروا إذكنتم قليلاً فكثركم»^(۶۶) ای
جعل عدد کم کثیراً که در اولی کثرت نسبت به فاعل
بوده و در ثانی نسبت به مفعول، یعنی احداث کثرت
در مفعول . پس عنوان اطراب، بر وزن اکرام،
احداث طرب است در مفتّی و فاعل یعنی اشعار و
الحانش شعر طربی و لحن طربی است ولو از برای
مستمع طرب حاصل نشود و در عنوان تطریب بر
وزن تعفیل ایجاد طرب است در مستمعین ولو شعر و

نیست به صوت قرآن بروجه تحسین و ترجیع یا قصد
قریت و مطلق غناء منصرف بود به فرد شایع اکمل
که صوت لهو [ای] و طرب [مطرب] والحان اهل
فسق بوده باشد. پس اخبار با هم تعارضی و منافاتی
ندارند و اگر کسی سخن کلام را ملتفت باشد و آهنگ
سخن را بداند و ثمره تکلمات دستگیرش شود کمتر
تعارض در اخبار می فهمد و ما که در بین غناء و لهو یا
بین قرائت قرآن و غناء که اعم منوجه^(۶۷) است
سائل شدیم بر فرض تعارض اخبار اصول عملیه
محکم است.

«کل شئ مطلق حتی یردفیه نهی» و «کل شئ
لک حلال حتی تعرف الحرام منه»، «فتدعه والناس
فی سعة مala يعلمون».

■ [حاصل کلام]

پس حاصل کلام در مسئله غنا، اگر مخلوط با
آلات طرب نباشد و به بحر تصنیف والحان اهل فسق
و طرب کلمات را ادا نکند و در قرائت قرآن و خواندن
اشعار، قصد لهو و لعب نباشد، بلکه قربة الى الله،
محض بردن اجر، قرائت کند ولو به هر اندازه
خوش صوت باشد و تحریک و ترجیع کلمات را ادا
کند، عیبی و حرمتی ندارد، بلکه به سبب امر به
تحسین صوت و ترجیع و تجزین و تغنى، رجحانی هم
پیدا می کند و انشاء الله مثاب و مأجور است .

مضافاً در اطلاقاتی که در فضائل مراثی امام
حسین و ائمه (ع) دارد و تا در مرثیه و اشعار مصیبت،
تحسین و ترجیع و تحریکی در صوت بکار نرود، شعر
ولو هر چند بلند و عالی باشد، رونقی پیدا نمی کند
و گزینه نمی آورد. پس عمدۀ رونق مطلق اشعار و مراثی به
صوت حسن است، همچنانکه عمدۀ رونق مطالب
عالیه و حکمیه به خط خوش است و به خط زشت ولو
هر چند مطلب عالی باشد، بیننده را ذوق و شوکی در
فهم آن نیست و این مطلب پر واضح است.

پس غناء در مراثی و اشعار مصیبت و موضعه
ومطالب حکمیه ایضاً جایز است و حاصلش تا مخلوط

واجب، لهو مستثنی و مجوز است یا اصلاً خارج از موضوع لهو است، و مقدمه هم عرفی باشد یا شرعی یا عقلی، مثلاً تغنى مغنه در عروسی که عرفًا مقدمه شادی و سرور است که حضرت فرمود: «اجر المغنة التي تزف العرائس ليس به بأس» یا عمل رياضت و زورخانه مثل شنا رفتن و ميل گردانیدن و کياده کشیدن و پازدن و چرخ خوردن و معلق زدن و دست واعضا را حرکت دادن، اعم از آنکه به اذن طبیب باشد از برای حفظ الصحه یا بی اذن طبیب و غالباً بازی کردن طلاق در ایام تعطیل خصوصاً شهر ربیع و دیدن علمای مقدسین و نهی نکردن.

و بعض از این اعمال، اگر به اذن طبیب یا مقدمه صحبت و حفظ نفس باشد، شببه در حلیتش نیست و ظاهر این است تمام افراد داخل لهو و لعب است، لیکن از آن طرف دلیلی از برای حرمت مطلق لهو و لعب در دست نیست. بلکه آن لهو و لعبی که مقدمه فعل حرام باشد یا منتهی بشود به فعل حرام، آن وقت حرام است، به جهت آنکه عنوان سبق رمایه^(۶۸) محققًا داخل لهو و لعب نیست بلکه به يك جهت مقامه^(۶۹) هم هست، لیکن در شرع جائز است و تغنى مغنه در عروسی لهو و لعب است و بنابر مشهور جائز است و ایضاً مقام حدى در مقام شوق ابل لهو است و مشهور برجواز است.

«لاهية قلوبهم» قال في المجمع اي ساهية غافلة مشغولة بالباطل عن الحق مراد به باطل حرام است، يعني به سبب فعل حرام اعراض از حق نکند و «لهوالحدیث» از قبیل اضافه صفت بسوی موصوف يعني حدیث لهوی که الحان اهل فسوق و کباره باشد که خاصلش کلام باطل است.
 «ولواردن اان نتخذ لهوا»^(۷۰) بعضی به ولد تفسیر کرده‌اند و برخی به زوجه «و من الناس من یشتري لهوالحدیث لیضل عن سبیل الله»^(۷۱)

والبته معلوم است که کلام باطل و تکلم به باطل انسان را گم می‌کند و از ذکر خدا و راه حق باز می‌دارد. خاصلش اگر اجتماعی قائم شد در غیر

لحن طربی نباشد، و از برای فاعل طرب حاصل نشود، مثل اکرام و تکریم که وصف کرم و کرامت و احترام نسبت به فاعل است در اکرام و تکریم احداث و ایجاد کرامت است از فاعل نسبت به مفعول. کائنه کرامت مفعول از جانب فاعل است، پس فاعل کرد این صفت را در مفعول، حاصلش این است. در اطراب و صفات طرب و تغنى از (سوی) شخص مطروب بکسر راء قرشت^(۶۷) [حاصل] است و قول و فعلش طرب انگیز است و در تطرب صفت طرب و تغنى و ایجاد این حالت در مطروب به فتح راء و سامع است، پس در اطراب طرب راجع است به فعل و قول شخص مغنى و فاعل، و در تطرب عنوان طرب کیفیت و حالتی است که راجع می‌شود به مفعول و مستمع، و احداث می‌شود در او پس جهت عدم [فرق] بین اطراب و تطرب باعث شد که صاحب قاموس و مصبح و مجمع و سایرین گفتند: «والتطرب في الصوت مذہ و تحسینه» یا اینکه «و طرب فی صوته - بالتضعیف - رجعه و مذہ» و بر توضیح شد که مد صوت و تحسین و ترجیح و صفات اطراب است، نه تطرب، و در تطرب فقط حدوث حالت طرب است در مستمع. و به عبارت دیگر مذہ صوت، و تحسین و ترجیح خوانده است و حدوث خفت که از فرح یا حزن حاصل می‌شود و صفات مستمتع و گوش دهنده است. پس اگر این دو معنی فرقی نداشته باشد، به قول قاموس و غیره آن وقت تغییر هیئت بی فایده می‌شود و لازم می‌آید «فی کل شئ معنی کل شئ»! مضافاً براینکه قرآن که افصح کلمات است، فارق است بین اکثار و تکثیر و ماده کثیر هم خصوصیتی ندارد، پس اینها ناشی از عدم تدبیر و تفحص در اشتقات و هیأت افعال است!

■ [لهوالحدیث]

پس بعد از دانستن این مطالب، لایخفی آن لهوی که مقدمه باشد از برای شئ مباح یا مستحب یا

عشاق مراقد و حسینی است چوراست
در پرده بوسیلی رهاوی و نواست
تاگشت بزرگ در صفاها ان و عراق
زنگوله حجاز و کوچک اندر بر ماست

و آواز ماهور و منصوری و دشته (ورشته) و بیات
صفاهان و بیات ترک، همه از این دوازده مقام مجری
می شود و اصل همان دوازده مقام است و اینها
شعبات هستند و از جمله حصار است که از جمله
بیست و چهار شعبه موسیقی است، و آن بلندی
حجازی است و پستی آن سه گاه باشد و همچنین
زیر خرد لحنی است از موسیقی و مقام کوچک را
زیرافکن که زیرافکندهم می گویند، و همچنین
سبزبهار نام لحنی است از موسیقی و زنگانه نام
پرده‌ای است از موسیقی و زنگوله همان زنگ شتری
است که مقام حدی باشد و در شرع جایز
است-علی المشهور- و همچنین مقامات موسیقی
الحان و پرده‌هایی دارد که ذکر همه آنها از وضع
کتاب ما خارج است و بالجمله ظاهر از ادله، صوت
حسن [مطلوب است] و مقام حجاز و حدی
از مصادیق صوت حسن است.

آن وقت قرائت قرآن به هریک از مقامات
دوازده گانه به داعی رونق و زینت اسلام و به قصد
تقریب به خدای تعالی قرائت شود- انشاء الله شرعاً
ضروری ندارد^(۷۹)، ولیکن مقتضای احتیاط این است
که از مقام حجاز و حدی تجاوز نکند و از این اولی تر
اینکه اصلاً قرآن وادعیه و مراثی را به غناء^(۸۰) تلاوت
نکنند و نخوانند! وزینهار که قرآن وادعیه و اشعار را
به بحر تصنیف^(۸۱) و آهنگ اهل[طرب] قرائت کردن
ولو قصد قربت باشد و صوتیش بدباشد به جهت اینکه
مقتضی در آن موجود است و حرمتش مضاعف
می شود ولا يخفى اگر در میان این دوازده مقام یک
مقامی به بحر تصنیف و آهنگ اهل طرب و فسق و
فجور باشد^(۸۲) قرآن یا ادعیه یا مرثیه را به آن به بحر
و آهنگ قرائت کردن حرمتش اظهر من الشمس و
ابین من الذمس^(۸۳) است و اهانت به شرع و شریعت

صورت لهو باطل فهو [المراد] والرجوع به [اصل]
اباحه می شود و اصل اباحه حلیت محکم است و اگر
غرض عقلائی میزان باشد در اغلبیش و اکثر افرادش
مفقود است و بین حدیث و مطلق لهو، اعم من وجه
است و مادة اجتماعی حدیث لهو می شود که
مراد کلام باطل و تکلم به باطل باشد و آن حرام
است.

■ [لحن عرب]

وایضاً باقی ماند چیزی و آن این است که خبر
شریف «اقرء القرآن بالحان العرب و اصواته» ظاهراً
الف و لام «العرب» اشاره عهد است به عرب حجاز که
عبارة باشد از مکه و مدینه و ماوالاهمها^(۷۲) چون
خود آن حضرت مکی بود و در مدینه اقامت فرموده
بود. پس مراد لحن و لهجه عربهای حجاز است. و یا
اینکه الف و لام جنس^(۷۳) یا استغراق باشد و لحن
هر عربی را شامل بشود و حتی عربهای عراق که
لهجه آنها طور دیگر و لحن ایشان به واسطه
محالست و قرب مجاورت با عجم مخلوط
بالحن عجم است، یا اینکه غرض از الحان عرب و
اصواتها، خوشآوازی است و قرآن به هرآواز خوشی
که ادا شود مطلوب است. یا اینکه «زینو القرآن
با صواتکم» جمع مضاف افاده عموم کند، یعنی زینت
بدهید قرآن را به هر صوت حسنه یا اینکه اضافه عهد
باشد و موجودی در زمان^(۷۴) خطاب عرب حجاز بود و
صوت اهل حجاز مراد باشد، چون دوازده مقام
هست^(۷۵) یکی مقام عشاق است، دوم آواز حسینی،
سوم مقام راست، چهارم آواز بوسیلیک، پنجم مقام
رهاوی،^(۷۶) ششم صدای نوا،^(۷۷) هفتم مقام بزرگ،
هشتم صوت صفاها،^(۷۸) نهم لهجه عراق، دهم
زمزمه زنگوله، یازدهم آهنگ حجاز، دوازدهم مقام
کوچک و این مقامات را در دو بیت جمع نموده اند
این است:

(بیت)

بالاطرب والتطریب ایجاد هذه الحاله والالزم
الاشتراك اللغظی مع انهم لم یذکروا للطرب معنی
آخر یشتق منه لفظ التطریب والاطرب» (انتهی).

در جواب ایشان با کمال اعتذار عرض
می‌کنم: ممکن است مشترک لفظی نباشد و مشکل
باشد و از برای آن مراتبی تصویر شود کما اینکه
مراتب سرور و حزن نیز مختلف است و فرح و اندوه
گاهی به مقامی می‌رسد که نزدیک است انسان
قالب عنصری را تھی کند و چه بسا می‌شود که از
شدت سرور یا حزن صیحه کشیده می‌میرد، به قرینه
روایت که امر فرمود قرائت قرآن را به لحن عرب و
صوت او و نهی فرمود در معنی از لحون اهل فسق و
کبائر با کتابین و از این طرف لحن را مطلقاً ترجمه
کردند به تطریب و ترجیع صوت و تحسین القرائة.
اگر لحن و طرب یک مفهوم واحدی باشد بدون
مراتب، آن وقت سنخی که در خبر است یکی مأمور
به ویکی منهی عنه چه طور تصویر می‌شود؟

پس معلوم می‌گردد آن طربی که از لحن عرب یا
عجم در وقت قرائت قرآن مجید حاصل می‌شود،
مجرد خفت است و آن طربی که از لحن اهل طرب و
فسق و فجور عارض می‌شود، خفتی است که از حال
طبیعی خارج می‌شود و حرکات غیر متعارف از
شخص سامع سرمی زند مثل مجالس اهل
كتاب^(۸۴) و محافل صوفیه از رقص و تصفیق و
عشوه. و اگر قرآن مجید را به طوری قرائت کنند که
حال شخص مستمع را به جوری تغییر بددهد که به
رقص و تصفیق معلق زدن برسد، البته حرام است
اگر چه در روایت بود «ان علی بن الحسین
-عليه السلام - کسان يقراء القرآن فربما مربه
المارق صعق من حسن صوته» لیکن حقیرتا این
اندازه جرئت ندارم که عرض کنم! العل در حرمت
لحن اهل فسق و طرب خصوصیتی داشته باشد در
حرمت و به لحن عرب هر طور ادا کنند کلمات را به
تحسين و ترجیع، حتی اینکه به مقام صیحه شخص
سامع هم می‌رسد از کثرت خوبی صوت، عیبی
نداشته باشد. غرض حقیرتا این مقام حاضر نیستم

و کفر بالله العظیم است.

■ [لحن مطرب]

ودرنها یه ابن اثیر است: «وفيء أقرء القرآن بلحون العرب وأصواتها و آياتاً كم و لحون أهل الفسق ولحون أهل الكتابين، اللحون والألحان جمع لحن وهو التطریب و ترجیع الصوت و تحسین القراءة و الشعر والغناء، يشبه أن يكون اراده هذا الذي يفعله به قرق، الزمان من اللحون التي يقرؤن بها النظائر في المحافل فان اليهود والنصارى يقرؤن كتبهم نحواً من ذلك». (انتهی موضع الحاجه) وفي القاموس: «من الاصوات المصنوعة ... جمع الحان ولحون و لحن في قرائتها طرب فيها». (انتهی کلامه)

از این عبارت کسی گول نخورد، اقرء و القرآن بلحون العرب و اصواته و انتهی، آن وقت صاحب ترجمه، لحن را ترجمه کرد به تطریب و ترجیع صوت و تحسین القراءة و الشعر والغناء، با اینکه قاموس گفت: «لحن في قرائتها طرب فيبيها» اشتباہ نشود، حضرت فرمود: «و ایا کم ولحون اهل الفسق و لحون اهل الكتابين» این طربی که ترجمه لحن است غیر از آن طربی است که آهنگ اهل فسق و فجور است که کلام دبانی را به بحر تصنیف یا در میان نی و هفت بند، قرائت نمودن. و ایراد مرحوم مغفور الشیخ مرتضی الانصاری الدزفولی - رضی الله تعالیٰ عنه و اعلى الله مقامه الشريف - بر مرحوم السيد جواد صاحب مفتاح الکرامه - طیب الله ثراه - وارد نیست که سند فرموده است: «ان المراد بالتطریب والاطرب غیر الطرب بمعنى الخفة لشدة حزن او سرور» (انتهی موضع الحاجه)

■ [معنای طرب]

شیخ در مکاسب فرموده است: «وفيء ان الطرب اذا كان معناه ما تقدم من الجوهرى والزمخشري هوما يحصل للانسان من الخفة لاجرم يكون المراد

الاكثر ان الغناء مدارصوت المشتمل على الترجيع المطرب كما لا يخفى مع ان مجرد المدوا والترجيع والتحسين لا يوجب الحرمة قطعاً لامر وسنجي. فتبين من جميع ما ذكرنا ان المتعين حمل الطرب في تعريف الاكثر للغناء على الطرب بمعنى الخفة (انتهى موضع الحاجة الحمد لله على الوفاق) معلوم شد كه شیخ - عليه الرحمه - هم مجرد مدوا ترجيع وتحسين درصوت رابعث حرمت نمی داند ، در حالتی که اکثر(ی) این راترجمه غناء قرار داده بودند تامی رسدمی فرماید:

«وكيف كان فا لمحصل من الادلة المتقدمة حرمة الصوت المزجع فيه على سبيل اللهو - تامی رسدمی فرماید - فكل الصوت يكون لهوا بكيفيته ومعدودا من الحان اهل الفسوق والمعاصي فهو حرام وان فرض انه ليس بغناه وكل ما لا يعدلها فليس بحرام وان فرض صدق الغناء عليه فرضا غير محقق لعدم الدليل على حرمة الغناء الا من حيث كونه باطلًا ولهوا ولعوا وزورا (الحمد لله على الوفاق).»

(که) شیخ مرحوم هم غناء را از حيث اشتمالش بر لهو و باطل حرام می داند ، بعد می فرماید «ثم ان اللهويتحقق بأمرین أحدهما قصد التلهي وإن لم يكن لهوا والثانى كونه لهوا في نفسه عند المستمعين وإن لم يقصد به التلهي ثم إن المرجع في اللهو على العرف والحاكم بتحققه هو الوجدان».

همینطور که عرض شد قصدو عنوان در بعض افعال واقوال مدخلیت دارد یکمرتبه قصد لهو و لعب است در قرائت قرآن یا اشعار، در حالتی که کلام کلام لهوی نیست و یکمرتبه کلام کلام لهوی است و به بحر تصنیف والحان اهل [فجورو] فسوق است، اگر چه

قصد لهو هم نداشته باشد - اگر چه فرض بعيد است - هر دو شق باطل و حرام است.

■ [خلاصة کلام]

فرق عایض ما با فرمایشات مرحوم شیخ

درجوار. (۸۵)

پس واضح شد که مراد سید مسی فرماید: غير الطرب بمعنى الخفة ايضاً مفهوم ذاتشكیک است و آن طرسی که در مفهوم غناء مأخذ است اصلا خفت او را نباشد و از این مقام بالاتر طرب به معنی خفت است و آن مرتبه از طرب غير از این مرتبه است، مثل مفهوم سواد که درجه سواد خفیف غیر از مرتبه سواد شدید است و این مطلب لازمه ندارد که مفهوم سواد مشترک لفظی است.

و ايضاً فرض می کنیم که به عنوان شدید و خفیف نیز اثری مترب بشود. باز از قبیل مشکک است و شیخ بعد از این کلام فرمودند: «مضافاً الى ان ما ذكر في معنى التطريب من الصحاح والمصحاح انما هو للفعل القائم بذى الصوت (۸۶) لا لاطراب القائم بالصوت وهو المأخذ في تعريف الغناء عند المشهور دون فعل الشخص» که در طرف اطراب شخص مطرب ایجاد اسباب طرب را در صوت قرار می دهد از تحسین و ترجيع و مذ و غيره از مقامات موسيقي و این از مقوله کيف است و در تطريب احداث طرب است در مستمع و این از مقوله . انفعال است و اگر چه اذله عنوان قائم است... بذى الصوت ليكن نظر به احداث این وصف است، در غير مثل فرح زيد عمراً و کرم بکر خالدا بالتضعييف فيهما اي جعله مغزا و مکرما.

غرض در اطراب و تطريب مأخذ شتقاق در هر دو هست و مادة در هر دو ملحوظ است، ليكن بين این دو تعديه فرق است. ایراد نشود در اطراب، ایجاد سبب طرب است و در تطريب، احداث حالت طربی است. چه طور می شود؟

جواب گوییم این در مقام تفہیم و تفہم و ضيق عبارت است و در اطراب وصف طرب قائم است به مطرب و معنی، و در تطريب وصف طرب قائم است در غير، يا اینکه می فرمایند:

«هذا كله مضافاً الى عدم امكان ارادة ما ذكر من المدوا والترجيع والتحسين من المطرب في قول

باشیم؟ در حالتی که به تشابه ازمان تا به معصوم برسد می‌دیده و منع نمی‌کرده‌اند و کذا علمای مقدسین متدينین متزهین زمان، بعضی ملاحت را دیده منع و نهی نکرده‌اند و فرض این است که از افعال لهویه و لعبيه بعضی ملاحت شمرده می‌شود. مثلاً مشاعره طلاب و بازیهای ایام تعطیل در حالتی که در میان آنها فاضل و متدين بود و هیچ غرض عقلائی در میان نبود مع الوصف این شوخیها و بازیهای اراد حضور بعضی از علمای^(۸۶) اعلام بکار می‌برند و ابداً منعی و توبیخی در میان نبود و همینطور این سیره می‌کشد تا به معصوم(ع) [می‌رسد].

وعرض شد که نمی‌توان گفت: عدم منع علماء اخیار از طریق عدم مبالغات در دین بوده است -نعمود بالله- پس در وقتی که لهو را دو قسمت کردیم، چندان نزاعی در بین نمی‌ماند و اگر کسی این اقوال و افعال را مباح داند و از موضوع لهو و لعب خارج کند- لامشاحه فی الاصطلاح- اگرچه در این مسئله طول کلام بخراج دادیم لیکن خالی از فایده نبود... .

- نور الله مرقدہ الشریف- این است که صوتی که مشتمل باشد بر مد و تحسین و ترجیع، ایشان حرام نمی‌داند، چونکه غناء نمی‌شود به عقیده ایشان واژ موضوع غناء خارج می‌شمرند و ما مطلق صوت خصوصاً که مشتمل باشد به این کیفیت غناء دانستیم، لیکن دلیلی از برای حرمت مطلق غناء پیدا نکردیم، مگر به قصد لهو و باطل یا اینکه اساس کلام لهوی و به الحان اهل طرب و معصیت باشد و گمان نمی‌کنم، همچنانکه نسبت داده‌اند فاضل کاشانی- علیه الرحمه- هم غناء به قصد لهو باطل یا اساس کلام لهوی بودن را تجویز نکنند، بلکه سه عالم شیعه امامی را در عالم اعتقاد نداریم که به این مطلب قائل باشند.

مضافاً بر اینکه جناب ایشان به اندازه[ای] مسلکشان اخباری است و حتی المقدور احتیاط را مایلند و در جواز غناء مغنبیه در عروسی، لعل ایشان داخل لهو باطل ندانند و لهو مقدمه فعل مشروع را جایز شمرند، همچنانکه عرض شد، دلیلی هم از برای حرمت مطلق لهو در دست نیست و در اغلب ملاحتی، غرض عقلائی و عقلانی مفقود [است] پس ما شبانه روز، چقدر باید مرتکب فعل حرام شده

یادداشت‌ها

- ۱۵- وقال الشافعی معناه تحسین القراءة و ترقیقه، ر.ک، نهایه ابن اثیر، ج ۳/ص ۳۹۱.
- ۱۶- قاموس اللغه، ج ۱/ص ۱۰۱.
- ۱۷- ر. ک: شرح لمعه، شهید ثانی، ج ۲/ص ۲۱۲.
- ۱۸- صحاح اللغه، ماده طرب.
- ۱۹- اساس البلاغه، ص ۲۷۷.
- ۲۰- مجمع البحرين، ص ۱۰۹/۲۶۰.
- ۲۱- اصطلاح محاوره‌ای است که همراه با الامی آید به معنای مگر اینکه واستثناء می‌باشد.
- ۲۲- سوره مریم/آیه ۳.
- ۲۳- آیا در حالی که پیر شده‌ای و روزگار دائماً در حال دگرگون شدن است باز طرب انگیزی می‌کنی.
- ۲۴- در متن به صورت تضییف ثبت شده بود.
- ۲۵- دهان.
- ۱- وسائل الشیعه، ج ۴/ص ۸۵۹.
- ۲- همان مأخذ، ج ۴/ص ۸۶۰.
- ۳- بحار الانوار، ج ۸۹/ص ۱۹۰.
- ۴- همان مأخذ.
- ۵- همان مأخذ.
- ۶- همان مأخذ.
- ۷- وسائل الشیعه، ج ۴/ص ۸۵۷.
- ۸- همان مأخذ.
- ۹- همان مأخذ و اصول کافی، ج ۴/ص ۴۱۹.
- ۱۰- همان مأخذ.
- ۱۱- سوره حج آیه ۳۰.
- ۱۲- سوره فرقان آیه ۷۲.
- ۱۳- سوره لقمان آیه ۶.
- ۱۴- وسائل، ج ۱۲/ص ۸۶.

- غناء قائل به تفصیل و تقسیم غناء به حرام و حلال شده و بدین روی در عصر خود مورد طعن و نکوهش و تکفیر بعضی از کوتاه‌فکران و کچاندیشان معاصر فرار گرفت. تفسیر صافی، اصفی و مصطفی از اوست.
- ۵۶- ربقة و جمع آن رباق یعنی حلقة طناب، جرگه و گروه.
- ۵۷- از جمله فیض کاشانی، مولی محمدباقر محقق سبزواری وغیرها.
- ۵۸- وسائل، ج ۴/اص ۸۵۹، سنن بیهقی، ج ۱۰/اص ۲۲۹.
- ۵۹- بحار الانوار، ج ۸۹/اص ۱۹۰-۱۹۱، اصول کافی، ج ۲/اص ۶۱۵.
- ۶۰- بخار، ج ۸۹/اص ۱۹۰-۱۹۱، اصول کافی، ج ۲/اص ۶۱۵.
- ۶۱- همان مأخذ.
- ۶۲- همان مأخذ.
- ۶۳- همان مأخذ، ر.ک احتجاج صدوق، ج ۲/اص ۱۷۰، عيون اخبار الرضا، ج ۱۲/اص ۶۸، مستطرفات السرائر، ص ۴۸۴.
- ۶۴- به جای متوجه، من وجه صحیح است.
- ۶۵- سوره هود آیه ۳۲.
- ۶۶- سوره اعراف آیه ۸۶.
- ۶۷- کلمه قرشت ظاهر آسهوا القلم است.
- ۶۸- مسابقه تیراندازی.
- ۶۹- قمار کردن.
- ۷۰- سوره انبیاء آیه ۱۷.
- ۷۱- سوره لقمان آیه ۶.
- ۷۲- نقاط اطراف.
- ۷۳- حين سهو القلم است و جنس صحیح است.
- ۷۴- زمن سهو القلم است وزمان اصح است.
- ۷۵- قدما مقامات موسیقی را مطابق بروج دوازده گانه به دوازده مقام تقسیم کردند و برای هر یک گوشه‌ها و آوازهایی قائل شده‌اند. کم کم این دوازده مقام به هفت دستگاه موسیقی رسیف محدود شد و در هر مقام گوشه‌هایی است که تاکنون بیش از ۴۰۰ گوشه سینه به سینه نقل شده، مؤلف به برخی از این گوشه‌ها اشاره می‌کند. (ر.ک: بحور الاحان، فرست شیرازی، ص ۴۰ و مقاصدالالحان، مراغی، ص ۱۶۷).
- ۷۶- رهاب یاراهوی هم گویند.
- ۷۷- نوسهو القلم است و نوا صحیح است.
- ۷۸- اصفهان یا سپاهان هم گویند.
- ۷۹- آشنایی مؤلف گرانقدر به مقامات، پرده‌ها و گوشه‌های موسیقی سنتی، به خوبی از شیوه طرح و بیان مطالب پیداست. و بی‌شک هیچ فقیهی ناگیری از شناخت موضوع حکم نیست. موضوع حکم غنا، اصوات با کیفیات متفاوت است که هم باید اصوات و الحان و آهنگهای گوناگون صحیح و لهیوی را بادقت شنید و حق را از نادرست آن تمیز داد و هم باید با علم موسیقی و علمای آن تاحد ضرورت آشنا شد والا چگونه است که تا فقیه آگاهی از آب

- ۲۶- کلمه تکه صحیح است نه نیکه و در اینجا منظور زخمه با مضراب است.
- ۲۷- آرده و رنجیده خاطر و شاید در اصل منزجر باشد.
- ۲۸- وسائل، ج ۴/اص ۸۵۹ و اصول کافی، ج ۴/اص ۴۲۱.
- ۲۹- در متن غلط حسن ثبت شده بود.
- ۳۰- وسائل، ج ۴/اص ۸۵۹-۸۶۰.
- ۳۱- همان مأخذ.
- ۳۲- ظاهراً می‌نماید غلط است و می‌ماند اصح است.
- ۳۳- مؤلف بزرگوار اصل استفاده از ساز موسیقی را الهو شمرده‌اند و ظاهراً به استفاده مشترک حلال و حرام آن قائل نیستند و دیگر اینکه بر فرض ایشان، غناء به معنای لغوی یعنی صوت حسن است که فی حد ذاته حرام نیست که اگر مقارن بالهونا معمقول وبا حرامی گردد، استماع آن حرام است.
- ۳۴- نوعی آواز بالحنی خاص که ساربانان برای سیر سریعتر شتران خود می‌خوانده‌اند.
- ۳۵- یکی از گوشه‌های موسیقی سنتی رسیف ایرانی است.
- ۳۶- راقم سطور سهوا «تعارفی» نوشته که اصح آن «تعارضی» می‌باشد.
- ۳۷- باید صحیح است.
- ۳۸- زائد است.
- ۳۹- شرح لممعه، ج ۳/اص ۲۱۲.
- ۴۰- شاید متاخر اصح باشد.
- ۴۱- اصول کافی، ج ۴/اص ۴۱۹، بخار، ج ۸۹/اص ۱۹۱-۱۹۰.
- ۴۲- در فارسی به نوعی شعر روان، بی‌وزن و باریتمی سبک گفته می‌شود که بیشتر عامه و جذاب است بخصوص اگر با لحن‌های شیرین و شاد خوانده شود و توضیح بیشتر خواهد آمد.
- ۴۳- وسائل، ج ۱۲/اص ۲۲۸.
- ۴۴- می‌گوید دوم زائد است.
- ۴۵- یعنی مار.
- ۴۶- وسائل، ج ۱۲/اص ۲۲۹
- ۴۷- جمع مزمور یعنی سروه و جمع مزمار یعنی نای یانی و مزمیر داودی، سرودها و مناجات زبور مقدس است که حضرت داود(ع) با صوت روح بخش و جانفرازی خودمی خوانده و جانداران و حوش را از هوش می‌برد
- ۴۸- به سازهای ضربی دف و دایره و تنبک گفته می‌شود.
- ۴۹- جمع معزفه و سازی شبیه ستور است.
- ۵۰- وسائل، ج ۱۲/اص ۲۳۱.
- ۵۱- شباهی در آن راه نمی‌باشد.
- ۵۲- وسائل، ج ۱۲/اص ۸۶
- ۵۳- همان مأخذ.
- ۵۴- ظاهراً کلمه دین صحیح تراز کلمه وی باشد.
- ۵۵- منظور فیض کاشانی است که در کتاب فقهی واقی درباب

۸۱- تصنیف آهنگی است ساخته شده و موزون همراه با شعر و کلام، در موسیقی قدیم ایران نیمه دوم قرن هشتم هجری، تصنیف و عمل موسیقی یازده قسم بوده است: نوبت، پسیط، کل‌الضرب، ضربین، کل‌النغم، نشید عرب، نشید عجم، عمل، صوت پیشرو، زخمه و قطعه. فرصنت‌الدوله شیرازی در بحور الالحان در علم موسیقی چند قسم تصنیف را شرح می‌دهد که شامل: نقش، نقشین، صوت، غزل، ترانه، ریخته، پیش‌رو، سرینداست، در موسیقی آوازی ردیف تصنیف‌های بیشماری وجود دارد که اغلب سازنده‌انها معلوم نیست. روند تصنیف‌ها مانند هنر غزلخوانی است که تنها با نظم نغمه‌ها انجام‌پذیر است. تکرار کلمات و کلمات اضافی در اشعار در جای مناسب خود از خصوصیات تصنیف است. امروز این تصنیف‌وزنی آرام و آزاد دارند که بسیار در لطف و زیبایی موسیقی ایرانی نقش ایفا می‌کند. با این توضیح می‌توان گفت که هرگز نمی‌توان قرآن کریم را در این گونه آهنگها تلاوت کرد و خواندن قرآن بالحن تصنیفی جایز نیست.

۸۲- البته به این معنا نیست که مطابق قول مؤلف هر بحتر تصنیفی جایز نباشد. لحن و ملودی و آهنگ تصنیف فی حد ذاته نه تنها اشکالی ندارد بلکه اگر اشعار و مطالب سودمند در قالب آن خوانده شود بسیار مفید و سازنده واقع خواهد شد ولی اگر در آن قالب اشعار مبتدل بی‌مایه و بوج و مبتدل بکار رود خواندن آنها حرام خواهد بود. (ر.ک: هفت دستگاه موسیقی ایران، مجید کیانی، ص ۶۷-۷۰)

بحور الالحان، فرصنت شیرازی، ص ۱۰

۸۳- دمس یعنی اندام و کالبد.

۸۴- تجربه و اسناد تاریخی گویای این حقیقت است که صرف آوار لهوی که همراه با سازها و آلات موسیقی نیز نواخته شود موجب آن خفت و سیکی مورد ادعائنا نمی‌شود که عقل زائل گردد بلکه از آنجا که ساز و آوازهای لهوی در طول تاریخ اغلب در مجالس خلفای جور بنسی امیه و بنی عباس و نیز شاهان ایران و دیگر فساق و بی‌دینان همراه با رقص و باشه گساری و عشوه گریهای زنان و مردان و مختنان بوده که در آنچه همه حواس انسان در حال زناست موجب پیدا شدن آن حالت می‌گردد. صاحب کتاب عقد الفرید باب مبسوطی را به خلفا و کسانی اختصاص داده که از شدت وجود و طرب انگیزی، اعمال زشت و خفتباری از آنان سرزده است. (ر.ک: عقد الفرید، این عذرده ب ج ۲/ ص ۱۷۶، مصر، ۱۳۱۶ هـ) والغانی ابوالفرج اصفهانی، ج ۱/ ص ۴۵ و الناج جاحظ، ص ۱۰۹ چاپ ۱۲۴۸ و نیز المحسن والاصداد جاحظ و محاضرات الادباء راغب اصفهانی (...).

۸۵- بحث درباره مجالس و آداب سمع صوفیه بسیار گسترده است و در این مختصر بطور اشاره باید گفت: با بررسی جامع در آثار و احوال بزرگان تصوف و عرفان خصوصاً تحقیق دربار سمع، این نکته آشکار می‌گردد که بی‌شک حساب بزرگانی چون شیخ شهاب‌الدین شهروردی، محیی‌الدین

نداشته باشد، مطلق و مضاف و احکام مربوط به کر و جاری و قلیل و غیره را می‌فهمد؟ و تمام کسانی که نسبت به عطیه الهی صوت حسن حکم به حرمت داده و آن را غناء حرام خوانده‌اند، اغلب از این نکات غافل بوده و از معانی لغات متعارض هم مصداقی از غناء حرام بدست نداده‌اند و مؤلف که فتوا می‌دهد به خواندن قرآن مطابق مقامات موسیقی، نیک از لحن و ملودی هریک از این مقامات آشناست. خواندن آواز در مقامات هفت دستگاه اول آنرا باز آوازخوان تعلیم دیده و ماهر دارد که خارج از اصول برطبق این مقامات آوازخوانی کند، ثانیاً انگیزه و شیوه اجرا و نحوه آوازخوانی آن خواننده، رکن اصلی در آواز است. ممکن است خواننده‌ای آگاه به پرده‌ها و گوشش‌های موسیقی باشد لیکن با انگیزه تهییج غلط در همان دستگاه بخواند و این دقیقاً به شیوه اجرا و شکل انگیزه اوستگی دارد که می‌تواند با تغییر حالات در دستگاه بخواند و ساز بنوازد و هم موجب تغییر حالت طبیعی شونده گردد و لذا از لحاظ کارشناسی این تغییر حالات در عناصر و اجزاء صوت یعنی ترقیق، اوح و فرود، کشش، غلت و تحریر و ترجیع، زیر و به و غیره باعث این می‌شود که صدا از حالت طبیعی خارج و موجب تحریک و تهییج منفی شونده گردد. کسانی که اصوات و آوازهای گوناگون طبیعی، اصولی، موسیقایی و نیز اصوات غیرطبیعی و طرب انگیز که توأم با عشوه‌گری و خضوع و ترقیق صدای خواننده زن یا مرد است، تجربه کرده باشند، بهتر از هرگز دیگر موسیقی لهوی غنائی را از موسیقی طبیعی سالم تشخیص می‌دهند و بی‌شک از راه فهم معانی کلمات و اصطلاحات عرفی و شرعی نمی‌توان مصدق حلال و حرام این گونه موضوعات حسی را دریافت. پس بپرهیزیم از اینکه خدای ناخواسته حلالی را حرام و یا حرامی را حللاً کنیم.

به هر حال هبیج آواز خوش موسیقایی و موزونی نیست که از گوشه‌های موسیقی سنتی بیرون باشد. لحن‌های اشعار تعزیزه بیشتر در گوشه‌های منصور از دستگاه چهارگاه و ابوعطاء، بیات ترک، نوا، افساری و دشتی خواننده می‌شود. اذان در چند گوشه مشخص خواننده می‌شود و قرآن نیز به گفته روح الله خالقی در کتاب نظری به موسیقی در بعضی از مقامات خواننده می‌شود. بنابراین نمی‌توان خوش‌الحال و دلنشیان خواند و بیرون از مقامات موسیقی و بین لحاظ است که قاریان مشهور دوره‌هایی را در دارالفنون موسیقی به ویژه در مصر می‌گذرانند و سپس به دارالقرآن و کلاسهای تجوید راه می‌آیند.

۸۰- یعنی اگر کسی خیلی اهل احتیاط است و خواندن با صوت حسن را اشکال می‌داند اضلاعاً با آواز خوانندگان تزال اصل آنها محروم نگردد و ظاهر کلام مؤلف با مبنای مورد قبول وی مغایر است!

کرده‌اند، زیرا آهنگ و موسیقی باطنی قرآن هیچ تناسی برقص و چرخ ندارد و وجود صعق و صیحه در قرآن اگر گاه همراه با چرخ و یا حرکت موزون بدن بوده، تنها از طرف عارفان و سالکان واقعی (اهل سنت) قابل فهم و توجیه است و خلط و خبط این گونه مباحث موجب گردیده که مؤلف فرزانه و محترم اظهار عدم حرمت فرموده و مبنای خود را صریحاً بیان نکرده‌اند! ۸۶- مطروب و مفتشی.

عربی، صفو الدین اردبیلی و دیگران از جرگه بسیاری از مدعیان و متظاهران به عرفان و تصوف جداست. سه روردي در باب سماع کتاب عوارف خود، رقص و تصفیق و کف زدن و خرقه درین صوفیان را مذمت می کند اما می گوید عارف سالک اگر سماع کرد اختیار از کف می دهد و از خود بی خود می شود و به وجود می رسد، اما هیچکدام از این سرآمدان روا نداشته اند که صوفی سالک، رقص و چرخ و کف زدن را با سماع قرآن انجام دهد و اساساً باب سماع قرآن را با سماع مصطلح که از آداب مخصوص است جدا